

زبردستی و ذوق هنری این افراد است، اما خود ابوالقاسم، بهرغم برادرش یوسف بن علی که به کاشی‌گری دست یازید، بدان حرفه نپرداخت و وارد مشاغل دیوانی شد (صفا، ۱۳۳۱/۳). از حوادث زندگی کاشانی جز پاره‌ای نکات کوتاه که از آثار و نوشته‌های خود وی یا دیگران حاصل می‌شود، اطلاعات مبسوطی در دست نیست. مسلم آن است که او از دستیاران رشیدالدین بوده و در تنظیم بخش ایلخانان از جامع‌التواریخ با او همکاری کرده است. از اشاره هندوشاه نخجوانی (ص ۳۲۵) بر می‌آید که وی در ۷۲۴ ق/ ۱۳۲۴م زنده بوده است، اما درباره تاریخ دقیق درگذشت او که بغدادی (۱۴۹/۲) آن را در ۷۳۶ ق ضبط کرده، قرینه‌ای در منابع کهن‌تر به دست نمی‌آید (قس؛ حاجی خلیفه، ۹۵۱/۲، که این رقم را به خطا ۸۳۶ ق ضبط کرده است). ادعای ابوالقاسم کاشانی مبنی بر آنکه جامع‌التواریخ رشیدی اثر اوست، بحث‌های فراوانی را برانگیخته است. وی در تاریخ اولجایتو حداقل دوبار از این موضوع یاد کرده است، از جمله در ضمن بیان حوادث سال ۷۰۶ ق یاد آورده شده که روز دهم شوال این سال خواجه رشیدالدین فضل‌الله، کتاب جامع‌التواریخ را که تألیف اوست، به دست «جهودان مردود» به پادشاه تقدیم کرد و چیزی از هدایا و انعامی که دریافت کرد، به مؤلف واقعی نداد (ص ۵۵-۵۵). بی‌شک در صحت این ادعا باید تردید کرد و حتی در رد آن دلیلهایی در گفته‌های خود وی می‌توان پیدا کرد، از جمله آنکه وی در صفحات پایانی همین اثر یادآور شده که فقط ذیل جامع‌التواریخ را او نگاشته است (ص ۲۴۰-۲۴۱). نکته دیگر در رد ادعای کاشانی آنکه رشیدالدین در زمان حیاتش تألیفات خود را در نسخه‌های فراوان می‌نویسانید و به اطراف می‌فرستاد و بر مساجد و کتابخانه‌ها وقف می‌کرد و بعید است که با چنین وضعی، او آثار دیگران را اینگونه به نام خود قلمداد کرده باشد. دلیل دیگر تفاوت سبک نگارش و روش انشائی آثار ابوالقاسم کاشانی با جامع‌التواریخ است (نفیسی، ۷۳۴/۲). با اینهمه بلوشه، کاشانی را در ادعای خود محق دانسته، اما قزوینی نظر او را مردود شمرده است (نک: قزوینی، ۱۲۷/۳). مسلماً رشیدالدین برای تنظیم بخش‌های اثر عظیم خود از مورخان و محققان مختلف ایرانی، عرب و چینی یاری جسته است. بارتولد نیز افزوده است که ابوالقاسم کاشانی قطعاً در گردآوری اسناد و مدارک از دستیاران رشیدالدین بوده است (ص ۱۲۹)، اما وی پس از قتل خواجه در ۷۱۸ ق، حقوق ولی نعمت خود را زیر پا نهاد و علناً مدعی تألیف همه جامع‌التواریخ گردید.

آثار:

۱. زبدة‌التواریخ. این کتاب تاریخی عمومی است، شامل وقایع سال به سال از آدم (ع) تا ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۸م که بغداد به دست هلاکو خان گشوده شد. زبدة‌التواریخ حاوی یک مقدمه و دو قسم است: قسم اول مشتمل بر احوال پادشاهان پیش از اسلام ایران از پیشدادیان تا ساسانیان و قسم دوم از پیامبر (ص) تا فتح بغداد. مؤلف، این کتاب را در عهد سلطان محمد خداپسند پدید آورده است. وی در این کتاب در

فندرسکی، «رساله در تشکیک»، «متخباتی از رساله حرکت»، «متخباتی از رساله صنایع» (نک: متخباتی از ...)؛ افندی اصفهانی، عبدالله، ریاض‌العلماء، به کوشش احمد حسینی، قم، ۱۳۰۱ ق؛ امین، محسن، اعیان‌الشعبة، بیروت، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳م؛ اوحدی بلیانی، محمد، عرفات‌العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملک، شد ۵۳۲۲؛ تنکابنی، محمد، قصص‌العلماء، تهران، ۱۳۶۲ش؛ حقوق، خطی؛ خاتون‌آبادی، عبدالحسین، وقایع‌النسین و الاغوام، به کوشش محمدباقر بهبودی، تهران، ۱۳۵۲ش؛ خوانساری، محمدباقر، روضات‌الجنات، تهران، ۱۳۹۰ ق؛ دبستان مذاهب، به کوشش رحیم رضازاده ملک، تهران، ۱۳۶۲ش؛ زنوزی، محمدحسن، ریاض‌الجنة، به کوشش علی رفیعی، قم، ۱۳۷۰ش؛ صبا، محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، به کوشش محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ش؛ قس، عباس، الکئی واللقاب، تهران، ۱۳۹۷ ق؛ گلچین معانی، احمد، تذکره پیمانه، مشهد، ۱۳۵۹ش؛ مجتبیانی، فتح‌الله، «بیرونی در هند»، بررسی‌هایی درباره ابوریحان بیرونی، تهران، ۱۳۵۲ش؛ مدرس، محمدعلی، ریحانة الادب، تبریز، ۱۳۴۶ش؛ مرکزی، خطی؛ معصوم‌علی‌شاه، محمد معصوم، طرائق‌الحقائق، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران، ۱۳۱۸ش؛ متخباتی از آثار حکمای الهی ایران، به کوشش جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، ۱۳۵۱ش، ج ۱؛ منزوی، خطی؛ همو، خطی مشترک: نراقی، ملااحمد، طاق‌نویس، به کوشش حسن نراقی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ نصر، حسین، «مکتب اصفهان»، تاریخ فلسفه در اسلام، به کوشش م.م. شریف، تهران، ۱۳۶۲ش، ج ۲؛ نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۷ش؛ نفیسی، سعید، احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، تهران، ۱۳۱۶ش؛ واله داغستانی، ریاض‌الشعراء، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ هذایت، رضاقلی، روضة‌الصفاء، تهران، ۱۳۳۹ش؛ همو، ریاض‌العارفین، به کوشش محمدعلی گرگانی، تهران، ۱۳۴۲ش؛ نیز:

Browne, E.G., *A Literary History of Persia*, London, 1969; Corbin, H., introd. *Anthologie des philosophes iraniens* (vide: PB, *Montaxabāt...*); Muḥṭabāt, F., *Aspects of Hindu Muslim Cultural Relations*, New Delhi, 1978; id, Mir Fendirisiki in India, *Maqālat va Barrashtā*, Tehran, 1983, nos. 38-39; Rieu, Ch., *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, Oxford, 1881.

فتح‌الله مجتبیانی

### ابوالقاسم قشیری، نک: قشیری.

ابوالقاسم کاشانی، جمال‌الدین عبدالله بن علی بن محمد کاشانی (دب‌دب از ۷۲۴ ق/ ۱۳۲۴م)، از مورخان معروف و برجسته اواخر سده ۷ و اوایل سده ۸ ق و از خاندان مشهور و هنرمند ابوطاهر (هم). شهرت ابوالقاسم کاشانی بیشتر از آن روست که وی خود را مؤلف اصلی کتاب مشهور جامع‌التواریخ اثر رشیدالدین فضل‌الله خوانده است، اما تحقیقات بیشتر نشان می‌دهد که او فقط از جمله دستیاران متعدد خواجه رشیدالدین در تألیف این کتاب بوده است (نک: دنباله مقاله). از آنجا که ابوالقاسم کاشانی در مقدمه کتاب *عرایس‌الجواهر* از خود با لقب «المورخ الحاسب» یاد کرده، می‌توان حدس زد که او احتمالاً افزون بر تاریخ نگاری در دستگاه دیوانی ایلخانان، در امور محاسبات هم مشاغلی بر عهده داشته است (استوری، ۴۷۴/۲). به گفته استوری، کاشانی همانند بیشتر ساکنان کاشان بر مذهب تشیع بوده است (همانجا). اگر این احتمال صحیح باشد، شاید بتوان آن را یکی از علل اصلی دشمنی وی با رشیدالدین دانست.

ابوالقاسم کاشانی از خاندانی هنرمند برخاست. پدران او و نیز برادرانش همگی پیشه کاشی‌گری و کاشی‌پزی داشته و در این هنر از استادان نامور بوده‌اند، برخی از آثار بازمانده از آنان بیانگر مهارت و

حقیقت به تلخیص آثار مهم تاریخی پیش از خود پرداخته و تقریباً به استساخ آنها مبادرت ورزیده و فقط نام خود را بر آن الحاق نموده است (استوری، ۴۷۵/۲). قزوینی (۱۲۵/۳-۱۲۷) به هنگامی که هنوز نسخه خطی مستقلی از این اثر به دست نیامده بود، در انتساب چنین کتابی به کاشانی تردید روا داشته بود، اما اکنون ۶ نسخه از این کتاب به دست آمده و بخش فاطمیان و نزاریان آن مستقلاً به کوشش محمد تقی دانش پژوه در ۱۳۶۶ ش به چاپ رسیده است.

۲. عرایس الجواهر و نفایس الاطایب (نک: ه، د، ابوطاهر، خاندان).  
۳. تاریخ اولجایتو. این کتاب تاریخ دوران پادشاهی سلطان محمد خدابنده است و ظاهراً مؤلف از ۷۰۳ ق به بعد به نگارش آن پرداخته است (نک: ص ۱۰). از اشاره‌ای که به حوادث سال ۷۱۸ ق در آن شده، استنباط می‌شود که مؤلف نگارش این اثر را در این سال یا اندکی پس از آن به پایان رسانده است. مطالب آن به صورت وقایع نگاری روزانه است. نثر آن برخلاف کتابهای تاریخی مشهور آن عصر چون جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف، ساده و بی تکلف است. مؤلف این کتاب را به ۳ قسمت مقدمه، مقاله و خاتمه تقسیم کرده و جز در چند قسمت، سرفصل دیگری برای آن معین نکرده است. از تاریخ اولجایتو دو نسخه خطی برجای مانده که هر دو در خارج ایران است. بخشهایی از آن را نخستین بار ادگار بلوشه به ضمیمه جامع‌التواریخ رشیدی منتشر کرده است. متن کامل آن به اهتمام مهین همیلی در تهران به طبع رسیده است.

ماخذ: ابوالقاسم کاشانی، تاریخ اولجایتو، به کوشش مهین همیلی، تهران، ۱۳۴۸ ش؛ استوری، ج. آ، ادبیات فارسی، ترجمه بحی آرین‌پور و دیگران، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ یارتولد، و.، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۲ ش؛ بغدادی، هدیه، حاجی خلیفه، کشف، صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ قزوینی، محمد، یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۹ ش؛ نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴ ش؛ هندو شاه نخجوانی، تجارب السلف، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۵۷ ش.

**ابوالقاسم کثیر، منصور بن محمد بن کثیر، ملقب به شیخ العمید (د بعد از ۴۳۲ ق/ ۱۰۴۱ م)، دیوان سالار و وزیر عصر غزنوی.**  
پدرش ابوالحسین محمد از ارکان دستگاه ابوعلی سیمجور (ه)، سپهسالار سامانیان در خراسان بود (بیهقی، ۲۰۶) و مدتی نیز به وزارت سامانیان رسید (نعالی، ۱۰۸/۲). بنای ابوالقاسم، کثیر بن احمد نیز در خدمت ابوالحسن سیمجور (ه) بود و چندان کفایت و کاردانی نشان داد که سامانیان بارها کوشیدند او را برای منصب وزارت، مستقیماً به خدمت خود درآورند (بیهقی، ۳۶۷ - ۳۶۸). ابوالعباس باخرزی، دبیر ابوالقاسم، در اشعاری که در مدح او سروده، به وزارت وی و اجدادش اشاره کرده است (نعالی، ۳۵/۲؛ نیز نک: عقیلی، ۱۹۰).

به هر حال ابوالقاسم کثیر در دولت سلطان محمود غزنوی به ریاست دیوان عرض رسید (بیهقی، ۱) و از همین روی او را ابوالقاسم عارض نیز گفته‌اند (منشی کرمانی، ۴۳). به گفته منشی کرمانی

(همانجا)، پس از عزل احمد بن حسن میمندی (ه م) از وزارت (۴۱۵ ق/ ۱۰۲۴ م)، ابوالقاسم در زمره مشاوران سلطان محمود برای انتخاب وزیر و هم از نامزدهای این مقام بود، اما سلطان از بیم آنکه «شغل عرض مهمل ماند» و یا به علت تردید در توانایی وی (عقیلی، همانجا)، از تغییر منصب او خودداری کرد، ولی بیهقی (ص ۳۶۶ - ۳۶۷) هم که روایت رایزنی سلطان در باب وزارت و نامزدهای این منصب را آورده، از ابوالقاسم کثیر یاد نکرده است.

از این رو گفته بیهقی را که «ابوالقاسم کثیر خود وزارت رانده بود» (ص ۱۶۰)، ظاهراً باید حمل به ریاست دواوین و کارگزاری سلطان کرد، خاصه که در منابع آن عصر که از وزرا نام برده‌اند، به زمان وزارت ابوالقاسم و حوادث مربوط به آن اشاره نشده است. به هر حال به روایت بیهقی، سلطان فرمان قتل میمندی را صادر کرد و برای اجرا به ابوالقاسم داد، اما او از دستور سلطان سر پیچید و فرمان نامه وی را نیز نزد خود نگاه داشت و چندی بعد به خوبی از آن بهره برد (همو، ۳۶۳ - ۳۶۴).

پس از مرگ محمود (۴۲۱ ق - ۱۰۳۰ م) و اختلاف بر سر جانشینی او ابوالقاسم از جمله کسانی بود که نخست از فرزند کهنتر وی، محمد حمایت کرد، اما زمانی نشد که به طرفداری از مسعود برخاست و نزد وی مقام و منزلتی به دست آورد و از سوی او در شغل پیشین خود (ریاست دیوان عرض) ابقا گردید (بیهقی، ۱۹۴، ۱)، اما پیش از قتل حسنک وزیر (همو، ۱۸۳)، به جرم خیانت به بیت‌المال از این مقام برکنار شد (همو، ۱۶۰، ۳۳۷). احمد بن حسن میمندی که در حکومت مسعود بار دیگر به وزارت رسیده بود، ابوالفتح رازی را به ریاست دیوان عرض منصوب کرد و از او خواست تا اموالی را که ابوالقاسم و یارانش تصاحب کرده‌اند، به بیت‌المال بازگرداند (همانجا).

ابوالقاسم هر چند از ریاست دیوان عزل شده بود، اما در دربار مسعود «به رسم ندیمان می‌نشست» و حرمت و احترام خاصی داشت (همو، ۱۸۴، ۲۲۵). وی در مجلسی که اموال حسنک وزیر را مصادره کردند و نیز در مراسم اعدام وی حضور داشت (همو، ۱۸۳ - ۱۸۴). ابوالقاسم چندی بعد به مقام صاحب دیوانی خراسان رسید (همو، ۳۶۲). در محرم ۴۲۴ احمد بن حسن میمندی وزیر به بستر بیماری افتاد و چون ابوالقاسم کثیر را رقیب خود در وزارت می‌دانست، در صدد برآمد تا از دشمن دیرینه خود انتقام گیرد. از این رو باز او را به جرم دست اندازی به بیت‌المال مورد بازخواست و بازجویی قرار داد. به روایت بیهقی، ابوالقاسم که در این زمان مردی پیر و محترم بود، پیش از آنکه تحت ضربات تازیانه قرار گیرد، به ابونصر مشکان (ه م) رئیس دیوان رسایل متوسل شد و از او یاری خواست. ابونصر نیز به تأیید سلطان مسعود به وساطت پرداخت، اما آنچه موجب شد خشم وزیر فرو نشیند و از اعمالش نیز شرم‌منده شود، بر ملا شدن نامه‌ای بود که در آن سلطان محمود فرمان قتل احمد بن حسن میمندی را به ابوالقاسم داده بود (همو، ۳۶۲ - ۳۶۴).